

هوالمقام العلیم

روی خوش خوشبختی

نویسنده: علی اصغر فاضل

چاپ اول - ۱۳۸۴

نشر ارمگان - تهران

اطلاعات فیبا :

فاضل ، علی اصغر . - ۱۳۴۳

روی خوش خوشبختی / نویسنده: علی اصغر فاضل - تهران: ارمان، ۱۳۸۴.

ISBN : 964 - 95796 - 8 - 0

۱۲۱ ص. ۱۴۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:

۱- نشر فارسی - - قرن ۱۴ . الف . عنوان .

۱۳۸۴ ۸۶۲ / ۸ فا ۸

PIR ۸۱۵۹ / الف ۳۲ / ۹

۱۹۵۵ - ۸۴ م

کتابخانه ی ملی ایران

روی خوش خوشبختی

نویسنده: علی اصغر فاضل

چاپ: اول ۱۳۸۴

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

طرح و تنظیم کامپیوتری و ویراستاری: نشر ارمان

طراحی جلد: عماد شیرزاد - مرتضی فاضل تلفن: ۴۴۳۵۶۹۳-۰۲۶۱

لیتوگرافی و چاپ: باختر و تصویر گیلان

آدرس ناشر: صندوق پستی ۱۷۳۸ - ۱۴۶۶۵ - تهران - تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۸۰۲۷۰

پست الکترونیکی: Ermagaan@publicist.com

شابک: ۹۶۴-۹۵۷۹۶-۸-۰

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

فهرست عناوین کتاب روی خوش خوشبختی

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۱	پیش گفتار	۷	۲۴	یار من	۴۶
۲	نمی دانم از چه بنویسم	۸	۲۵	شمع من	۴۸
۳	شوق رهایی از قفس	۱۱	۲۶	دیدار تو	۵۰
۴	نگاه عاشقش	۱۳	۲۷	امانت تو	۵۲
۵	تو را باید	۱۵	۲۸	مرحبا	۵۴
۶	تو ای دوست	۱۷	۲۹	کلام تو	۵۶
۷	تو فرشته‌ای	۱۸	۳۰	چشمان تو	۵۸
۸	تویی که در دلم	۲۰	۳۱	همدم با وفا	۵۹
۹	منم چشمه	۲۲	۳۲	گل تو	۶۱
۱۰	منتظر چه هستی	۲۳	۳۳	من که گفته بودم	۶۳
۱۱	تواهل بهستی	۲۵	۳۴	بیماری تو	۶۵
۱۲	از تبار یاس	۲۶	۳۵	حاصل عشقم	۶۷
۱۳	جای تو	۲۸	۳۶	زندگی را با تو دوست...	۶۹
۱۴	آن چه به تو گفتم	۲۹	۳۷	خورشیدی که بر من تا...	۷۰
۱۵	تازه عاشق	۳۱	۳۸	نوری در شب تارم	۷۲
۱۶	چه می شد؟	۳۲	۳۹	ستاره‌ای در شب بی ...	۷۳
۱۷	صیاد دلم	۳۴	۴۰	امشب	۷۵
۱۸	تو ماهی	۳۵	۴۱	با خود گفتم صبور باش	۷۷
۱۹	بیا به تو به گویم	۳۶	۴۲	از نگاه تو	۷۹
۲۰	فرق من و تو	۳۸	۴۳	ای دوست	۸۰
۲۱	پایداری من	۴۰	۴۴	وداع تو	۸۱
۲۲	اندیشه‌ی تو	۴۲	۴۵	تن قفس شکل است	۸۳
۲۳	یار برگزیده	۴۴	۴۶	چه کنم از این؟	۸۴

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۴۷	پیش از این	۸۵	۶۳	راز تو	۱۱۲
۴۸	تو خود شفایی	۸۷	۶۴	خزان	۱۱۳
۴۹	نفوذ در تو	۸۸	۶۵	اشک	۱۱۵
۵۰	سکوتی که ...	۹۰	۶۶	روی تو	۱۱۷
۵۱	بیا کمی نزدیکتر	۹۱	۶۷	شافی تو	۱۱۸
۵۲	رفتم	۹۳	۶۸	جنگال	۱۲۰
۵۳	آزمون تو	۹۴	۶۹	غیبت تو	۱۲۲
۵۴	نگاه آرام تو	۹۶	۷۰	چشم های سرگردان	۱۲۴
۵۵	مهر تو	۹۸	۷۱	ظاهرم	۱۲۶
۵۶	به خود گفتم	۹۹	۷۲	حیات تو	۱۲۷
۵۷	محبوب تو	۱۰۱	۷۳	مگر می شود	۱۲۹
۵۸	آرامش تو	۱۰۳	۷۴	بازگشت تو	۱۳۰
۵۹	من گفتمت	۱۰۴			
۶۰	راهی جز ...	۱۰۶			
۶۱	صبر تو	۱۰۸			
۶۲	وقار تو	۱۱۰			

مطالب این کتاب با قلم نازنین و با فونت ۱۲ نگاشته شده و در ویراستاری آن آخرین دستورالعمل فرهنگستان ایران مورد توجه قرار گرفته است.
مسئولیت کلیه نوشته ها بر عهده نویسنده است.

باسمه تعالی

علی اصغر فاضل .متولد ۱۳۴۲

کارشناس ارشد مدیریت تکنولوژی اقتصاد.

جانباز جنگ تحمیلی.

نویسنده ی کتاب های: بازی سرنوشت با او.

فاضل در کتاب حاضر «روی خوش خوشبختی» روی سخنش با جوانان است،

جوانانی که در تاب و تب عشق و محبت اند.

او آن چه را جوانان در دل دارند و احساس می کنند و بر زبان نمی آورند را بازگو

می کند.

او از زبان عاشق و معشوق سخن می گوید.

او براساس واقعیات زندگی زوج های جوان سخن می گوید.

او می خواهد همه ی کسانی که ازدواج می کنند خوشبخت باشند.

او می خواهد همه ی کسانی که ازدواج کرده اند چه جوان و چه میانسال و چه

کهنسال همه خوشبخت باشند.

او در این کتاب روی خوش خوشبختی را به شما نشان می دهد.

او در این کتاب راه ابراز محبت را که پایه و اساس دوام و پایداری خانواده است را به

شما می آموزد.

او راه پاسداری و صیانت خانواده را بازگو می کند.

او در این کتاب از عشق پاک و از نعمت های بیکران خداوندی سخن می گوید.

سخن او راهگشای مشکلات روزمره ی زوج های جوان است.

بخوانید و قضاوت کنید.

پیش گفتار

از محبت خارها گل می‌شود.

سر دفتر عالم معنای عشق است سر بیت قصیده جوانی عشق است

ای آن که خبر نداری از عالم عشق این نکته بدان که زندگانی عشق است ازدواج و ورود به زندگی زناشویی سنت حسنه‌ی دین مبین اسلام و رمز بقای نسل انسان‌ها و موجب سلامت و تعادل جسمی و لازمه‌ی زندگی اجتماعی است. زمانی خانواده معنی پیدا می‌کند که ازدواجی بین دو نفر مطابق دستور شرع و قوانین عرف صورت پذیرد.

ازدواج قرارداد تجارتي و معاهده‌ی سیاسي نیست، ازدواج پیوند احساسی و محبت و عشق است. استحکام این پیوند، بستگی به تازه داشتن این احساس است. زوجین نباید بگذارند که درخشش عشق‌شان کدر شود و ابر کدورت نور آن را کمرنگ کند. ازدواج باید همیشه با طراوت باشد.

در این کتاب سعی شده راه پاسداری از عشق و محبت و دوام آن بیان گردد. امید است هیچ گاه نهال یا درخت عشق و محبت شما رنگ خزان نگیرد.

حافظ فرماید:

خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست

تا در آن آب و هوا نشو و نمایی کنیم

مؤلف

به نام پروردگار مهربانم

نمی‌دانم از چه بنویسم؟

تنها تویی، تنها تویی در خلوت تنهايیم

تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسواییم

نمی‌دانم از چه بنویسم، از کجا بنویسم؟ از عشقی که پوچ بود؟ از عشقی که فکر می‌کردم همه‌اش اوست! ولی نبود! نه، می‌خواهم از عشق جدید واقعی بنویسم. عشقی که شاید هنوز آن را به خوبی دریافته‌ام، یعنی هنوز شکوفا نشده، نشکفته، در مرحله نمو است. البته من آن را پرورش می‌دهم. آن طور که خود می‌خواهم، چون خودم هستم، او هم خودش، سعی می‌کنیم که با هم، با خودمان، با شخصیت‌های شخیص خودمان ما شویم، آیا این طور بهتر نیست؟ هیچ وقت سعی نکنید خودتان را تغییر دهید و شخصیتی متفاوت از خود شوید. سعی کنید با همان شخصیت واقعی و منش حقیقی‌تان بتوانید با دیگری که هم چون او نیز، خود است، ما شوید. البته مایی که کسی قادر به جداکردنشان نشود. من نیز این را می‌خواهم، یعنی همیشه می‌خواستم.

اکنون ذهنی آشفته و مشوش دارم البته نه خیلی حاد، نمی‌دانم شاید در حالتی سردرگم هستیم! با خودم کلنجار می‌روم، من کسی نبودم که زندگیم بدون عشق باشد شاید کمی احساساتی هستم و خیلی حساس، باید بگویم خوشبختانه خود را یافتم، چون احساس می‌کردم برای زندگی کردن باید عاشق باشم در غیر این صورت احساس خلا می‌کردم، نه خلاء محبت، خلاء عشق این خلاء را کسی بجز خود عشق نمی‌تواند پر کند حتی پدر و مادر و دوستان خوب. عواطف و احساساتم بر همه چیز غلبه می‌کرد. البته احساساتی که توأم با منطق بود. الآن نیز چنینم. خداوند هدیه‌ای به من عطا کرده که بیشتر شبیه معجزه است و برایم خیلی با ارزش است. مانند همه‌ی هدایای قبلی که تک‌تک آن‌ها به من کمک کردند تا خودم را بشناسم و جایگاهم را ببینم و بفهمم، اما هدیه‌ی جدیدش که تازه متوجه شدم چرا آن را سر را

هم قرار داد؟ و شاید بتوانم آن را همان طور که گفتم: بعد از مرحله‌ی رشد و شکوفایی‌اش به عشقی جدید تبدیل کنم. البته او کاملاً با شعور و فهمیده است، همه چیز را درک می‌کند، حتی اشک‌های مرا در زمانی که آرامشم را از دست داده بودم، می‌دید و تحمل می‌کرد یعنی در حقیقت مرا تحمل می‌کرد و سعی می‌کرد تسکینی بر روح زخمی‌ام باشد. می‌دانست چرا اشک می‌ریزم اما دم نمی‌زد و فقط دلداری می‌داد. همه‌ی این‌ها را از شعور و درک بالایش می‌دانم. با شخصیت والایش گاهی مرا شرمندگی خود می‌کند. حالا می‌فهمم پروردگارم می‌خواست چنین هدیه گران بهایی به من ببخشد که حاضر شد من آن همه سختی را تحمل کنم. خوب، حق داشت.

او شخصیتی واقعی دارد، شخصیت پاک واقعی نه دروغین، نقابی بر چهره‌اش نیست، هر چه هست خودش است، ذات پاک و مقدسش. دلی پاک و صادق دارد نه دلی پر از دورویی و ریا، همیشه دعا می‌کردم خوش حالم چه زود دعایم مستجاب شد. او سالم است، این برایم مهم‌ترین چیز است، سلامت روحی و جسمی و قلبی، که کمتر کسی سلامت قلبی دارد.

نه دارای کمبود است نه عقده‌های درونی، به نظر من او یک انسان کامل است و می‌تواند یک عشق کامل نیز باشد. بله او چنین است بی‌ریا و صادق و مهربان. در این مدت کاملاً متوجه شده‌ام که این‌ها تظاهر نیست، واقعیت است، چون شخصیت و انسانیت و شعور چیزی نیست که انسان بتواند آن‌ها را به مدتی طولانی در قالبی دیگر نشان دهد. نه زشتی در او دیدم، نه بدی، هر چه دیدم خوبی بود و محبت و صداقت و پاکی و سادگی، همین برایم کافیست. چیزی در زندگی نمی‌خواهم. ثروت زندگی همین است و بس. ثروت در خوش بختی است و خوش بختی در این‌ها، پس ثروتم نیز در همین چند چیز خلاصه می‌شود. او نیز علاوه بر دوستان مهربان و دلسوزم سهمی در کمک کردن به من داشت، او همه چیز را تحمل کرد و لب فروبست. کاری که شاید خود من نمی‌توانستم انجام دهم، حالا هم نمی‌دانم؟! او را دوست دارم، به او عادت کردم، شیفته‌ی رفتار با وقار و شخصیت شاخصش شده‌ام، یا «... انگار دلم دارد می‌گوید: دوستش دارم» یعنی به این زودی؟ نمی‌دانم!

شاید او این قدر قدرت داشت که توانست همزمان با این که عشق کهنه را از دلم بیرون می کرد، خود نیز نفوذی در دلم داشته باشد. برایم یک نوع دلبستگی عجیب است (چون واقعاً مهربان است، بله پس مهربانی و محبت هم حد و مرزی ندارد. حالا مزه و طعم محبت و عشق واقعی را کم کم می چشم). چقدر شیرین است وقتی کسی به من بها می دهد، به شخصیت خود خودم می یابد و مرا با ارزش و گران بها می پندارد، (خس شیرینی است) پس زندگی این رو را هم دارد و من از آن بی خبر بودم.

به خودم می بالم چون کسی هست که در انظار همگان مرا به عرش می برد، وجودم را شخصیتم را و اعلام می کند که به حضورم افتخار می کند. می دانم چرا، چون از درک بالایی برخوردار است و در خانواده ای اصیل و با اصالت پرورش یافته، او هم تربیت شده و هم پرورش یافته که این، از همه مهمتر است. خداوند کمک بزرگی به من کرد، آن هم چه کمکی! حکمتش در این بود، فرشته ای به من عطا کرد، کسی که از جانب پروردگارم باشد، هم برایم فرشته است، هم با ارزش است، هم خدایم، هم منطقم، هم احساساتم، به من گفتند که او برایت با ارزش و عزیز است. من نیز همین را می گویم.

من آن نیم که حلال از حرام نشناسم

شراب با تو حلال است و آب بی تو حرام

«.....»